

ولایت فقیه



در شماره های گذشته پنج توهم و اشکال را درباره ولایت فقیه مورد بررسی قرار دادیم. لازم به تذکر است که بعضی از این توهمات ممکن است به ذهن هر شخص دقیق و حساس و محاسبه گری بیاید ولی بعضی از آنها از سوی دشمنان دیرینه خط ولایت القا شده و ما گرچه آزادی بحث و اعتراض و استيضاح را محترم می دانیم و برای آن هیچ مرز و حدودی قائل نیستیم حتی اگر کسی در ولایت و یا وجود خداوند هم اعتراض و اشکال داشته باشد. ولی آنچه ما را در پایان مقاله گذشته به پرخاش واداشت، عدم رعایت انصاف و ادب در بعضی ورق پاره هائی بود که برخلاف قانون منتشر می شود و با این که رها کردن و اعتراض از این گونه گفتارهای مغرضانه و حودانه اولی است که خداوند فرمود «وَأَعْرِضْ عَنِ الْجَاهِلِينَ» ولی چون ممکن است این گونه مطالب در ذهن افراد سالم نیز خدشه ای وارد سازد یا با دیدن آن نشریات ضلال، ایمان آنها متزلزل شود، لازم دیدیم آنها را پاسخ بگوئیم و اینک دنباله بحث.

اشکال مغرضین به اصل ولایت

۶- گاهی اشکال در ولایت فقیه است و گاهی اشکال در اصل ولایت. عجیب این است که بعضی از نویسندگان با اظهار اسلام و حتی تشیع اصل ولایت را منکرند و حتی برای رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم و ائمه اطهار علیهم السلام نیز ولایتی بر مردم قائل نیستند و معتقدند که حکومت رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم در مدینه از روی اصول دموکراسی و بدلیل واگذاری خود ملت بوده است!! و می گویند اصولاً هدف انبیا حکومت نبوده بلکه هدف تربیت انسانها بوده است زیرا اگر هدف حکومت بود، پس چرا بجز قبلی از صدویست و چهارهزار پیامبر تشکیل حکومت نداده اند؟! آیا برنامه خداوند به شکست و ناکامی منتهی شده است؟! و می گویند: «برنامه ای که خداوند حکیم مطابق دعای حضرت ابراهیم علیه السلام برای پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم در سوره جمعه مشخص فرموده است در چهارمرحله تلاوت آیات خداوند برای مردم، تزکیه آنها تعلیم کتاب و حکمت به ایشان خلاصه و منحصر شده است. در این برنامه شرط ولایت و حکومت برای تحقق این آرمانها قید نشده است!! جالب

است که در ذیل این گفتار آورده اند: «کسانی که مدعی تداوم بخشی به راه انبیا هستند شایسته است راه او را پیروی کنند و مقدم بر حکومت کردن بر مردم، آیات خدا را بر آنان بخوانند و به تزکیه و تعلیمشان بپردازند.»

همین افراد بودند که در دوره قدرنشان، مکرر در سخنرانیها و مقاله ها می گفتند که روحانیون نباید در مسائل سیاسی دخالت کنند به این دلیل که اگر شکست و ناکامی با به هر صورت اشکالی در اداره کشور به وجود آید، فداست و شخصیت مرجعیت و روحانیت در میان مردم شکسته می شود و این ضرر بزرگی برای اسلام است. درست پیشنهاد اینان همانند آن تقسیم برادرانه است که گفت:

آن استرجموش لگدزن از آن من
آن گریه مصاحب بابا از آن تو

و به قول معروف آقابان برای اسلام دایه دلسوتر از مادر شده اند. اگر احتمال جهالت در اینان داده نمی شد با صراحت می گفتیم که یکی از ضروری ترین اصول اسلام را منکر شده اند. هیچ مسلمانی نمی تواند با ادعای اسلام منکر ولایت رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم باشد. خداوند کریم در بیست و شش آیه قرآن دستور اطاعت از رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم را به همه مؤمنان داده است، گذشته از آیات دیگری از قبیل «فلیطعوا الذین یخالفون عن امره ان تصیبهم فتنه او یصیبهم عذاب الیم». باید کسانی که مخالفت امر او می کنند بر حذر باشند که ممکن است فتنه یا عذاب دردناکی به آنها اصابت کند. و آنجا که برنامه اعلام شده انبیا را که بر مردم می خوانند نقل می فرمایند نیز دستور اطاعت است و همه انبیا این سخن را تکرار می کردند که «فأتقوا الله واطیعوا». از خدا بترسید و مرا اطاعت کنید. و در آیه ۶۴ سوره نساء بطور عموم می فرماید: «وَمَا أَرْسَلْنَا مِنْ رُسُلٍ إِلَّا لِيُطَاعَ بِإِذْنِ اللَّهِ». ما هیچ پیامبری را نفرستادیم مگر برای این که مردم از او اطاعت کنند به اذن خداوند. آیا هیچ دلیلی برای ولایت رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم و ائمه اطهار است که او از مؤمنان بر جان آنها اولویت دارد؟ «النسی اولی بالمؤمنین من انفسهم» و مگر همین ولایت نبود که در غدیر خم به امیرالمؤمنین علیه السلام منتقل شد که پس از



و اما اینکه آیا هدف، حکومت است یا تربیت انسانها؟ پاسخ واضح است هدف اصلی انبیا تربیت انسانها است ولی بدون گرفتن قدرت از دست نالیقان تربیت انسانها ممکن نیست ولذا خداوند منصب امامت را برای انبیا مقرر فرمود: «انسی جاعلك للناس اماما... وجعلناهم ائمة يهدون بأمرنا». مگر امامت چیزی بجز حکومت است؟ آیا امامت فقط بمعنای خواندن آیات و دعوت به راه راست و الگو بودن برای مردم و تعلیم و تزکیه آنان است؟ اگر چنین است پس همه انبیا در کار خود موفق بودند؟ و حال آنکه بدون شک اکثر انبیا بجز عده قلبی نتوانستند برنامه خود را پیاده کنند.

شکست برنامه انبیا

گفته اند آیا برنامه خداوند به شکست و ناکامی منتهی شده است؟ اگر منظور برنامه تکوینی باشد، خیر، محال است برخلاف تقدیر حرکتی درجهان صورت بگیرد و اگر منظور برنامه تشریحی باشد و آن چه خداوند برای جامعه بشری خیر و صلاح دانسته، آری. نه تنها در دوران انبیا به شکست منتهی شده که هنوز هم موفق نشده است و لذا نیاز به یک مصلح جهانی است که برنامه انبیا را عملی سازد و آن وجود مقدس امام زمان ارواحنا فداه است.

خداوند متعال در قرآن کریم شکست برنامه انبیا را مکرر اعلام فرموده است مانند: «باجسرة علی العباد ما یاتیه من رسول الا کانوا به یستهزئون» - افسوس بر این بندگانه که هیچ پیامبری برای آنها نیامد مگر اینکه او را مسخره کردند.

و از آن عجیب تر این است که در این نشریات ضلال به آیات قرآن تمسک شده و صلاحیت دین و ریاست آسمانی در رهبری مردم به طور کلی انکار شده است گفته اند: خداوند مأموریت پیامبر را در ابلاغ پیام منحصر می نماید (انما علیک البلاغ) و او را از سیطره داشتن بر مردم و وکیل شمردن خود نسبت به مردم و احساس محافظت و پاسداری از مردم در برابر گناه و جبار بودن بر آنها بر حذر داشته. «لست علیهم بمصیبر» - تو بر آنها سیطره نداری، «لست علیهم بوکیل» - تو بر آنها موکل نیستی، «فما ارسلناک علیهم حفیظا» - تو را نگهبان آنان نفرستادیم و «ما انت علیهم بجبار» - تو مجبور کننده آنان نیستی. و گفته اند چگونه پیامبری که ابلاغ کننده اصل «لا اکراه فی الدین» و مخاطب «افانت نکره الناس حتی یکنونوا مؤمنین» - آیا تو مردم را به زور وامیداری که مؤمن شوند. و گویند «ما انا من المتکلفین» - من از کسانی که تکلف می نمایند نیستم بوده است مردم را چه بخواهند و چه نخواهند مجبور می کرده است. نه تنها او، که اولین پیامبر اولوالعزم حضرت نوح نیز با اعلام این مطلب که «اتلزمکموها واتم لها کارهون» - آیا شما را به آن (دین) مجبور سازیم حال آنکه کراهت دارید. تا اید اعلام داشته که پیامبران چیزی را که مردم نخواهند بر آنها تحمیل نمی کنند.

اختیار تکوینی یا تشریحی

البته بعید است گوینده این سخن و نویسنده این نوشتار جاهل باشد و

تأکید بر نبوت این ولایت فرمود: «من کنت مولاه فهذا علی مولاه». آیا رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم انتخابات آزاد برقرار کرد و از میان کاندیدها امیرالمؤمنین علیه السلام انتخاب شد یا این ولایتی از سوی خداوند بود؟! مگر آیه «انما ولیکم الله ورسوله والذین آمنوا الذین یقیمون الصلاة و یؤتون الزکاة وهم را کعون» ولایت پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم و ولایت امیرالمؤمنین علیه السلام را که به اتفاق مفسرین منظور از «الذین آمنوا» آن حضرت است آن هم همان ولایت مطلقه ای که برای خداوند است، ثابت نمی کند؟ «فما لهؤلاء القوم لا یکادون بفقهون حدیثنا؟!».

حسد و خشم گاهی چنان انسان را کور و کور می کند که حقایق روشن را انکار می نماید. و این گفتار چندان تازه نیست. چند سالی پیش کتابی که به خیال نگارنده آن برای دفاع از ساحت مقدس سیدالشهدا علیه السلام نوشته شده بود و برای رد این مطلب که آن حضرت بدون آگاهی از سرنوشت خویش به کربلا رهسپار شد (که البته ما هم این مطلب را نادرست می دانیم) اصل هدف آن حضرت را که برقراری حکومت اسلامی بود نه تنها انکار کرد بلکه حکومت را سزاوار ائمه معصومین علیهم السلام ندانست. و این همان نغمه شوم استعمار است که گاهی از حقوق جاهلانی چون نویسنده آن کتاب شنیده می شود و گاهی از قلم معرضانی چون نگارنده آن ورق پاره تراوش می کند. و آن جدائی دین از سیاست است. نه تنها در سطح علما و فقها بلکه حتی در سطح انبیا و ائمه علیهم السلام. آنها فقط وظیفه داشتند قرآن بخوانند و مسأله بگویند!! حکومت کردن از مظاهر دنیا پرستی است و زینده آن ذوات مقدس نیست!!!.

اگر چنین است پس چرا پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم با مشرکان و یهود و نصاری می جنگید؟ نه تنها در دفاع بلکه جهاد ابتدائی. و در جنگ با مشرکان، مرزی وجود نداشت بجز ازین بردن فتنه و شرک «قاتلوا المشرکین كافة» و با یهود و نصاری مرز آن یکی از دو چیز بود: یا اسلام اختیار کنند یا با ذلت و خواری جزیه بدهند و چرا جزیه؟ آیا جزیه موجب تربیت انسانها است یا تثبیت حکومت؟ و اگر چنین است چرا پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم با مردم مکه جنگید و آن را فتح کرد؟ مگر آنان هم مانند مردم یثرب بیعت کرده بودند؟ و چرا با هر جرقه سنگی در حفر خندق نوید گشترش حکومت اسلامی و فتح سرزمینهای دور را می داد؟ و چرا لشکر اسلام این کشورها را فتح کرد؟ و چرا امیرالمؤمنین علیه السلام معاویه را در شام زها نکرد؟ مگر مردم شام با آن حضرت بیعت کرده بودند؟ حتماً اگر این آقایان بودند آن کارها را انحصار طلبی و قدرت خواهی و ضد دموکراسی می دانستند و شاید اکنون هم می دانند ولی نظاهره تشیع می کنند.

و اگر چنین بود چرا ائمه علیهم السلام خلفا را غاصب خلافت می دانستند؟ مگر مردم با ائمه بیعت کرده بودند؟ و چرا امام موسی بن جعفر علیه السلام آنجا که هارون الرشید حدود فدک را می پرسد تا بازگرداند، تمام مرزهای کشور اسلامی را بعنوان حدود فدک معرفی می کند؟ آیا اگر یکی از آنها با انتخابات و زفراندوم حکومت می کرد، مشکل حل می شد؟



معنای این آیات را نداند. او تنها با مغالطه کاری در صدد گمراه ساختن مردم است منحرفان و کج روانی که بقرآن تمسک می کردند و می کنند بیایند.

منظور از آزادی و اختیار انسانها که هرگز سلب نمی شود اختیار تکوینی است نه تشریحی. البته مردم در اختیار دین آزادند و انبیا مبعوث نشده اند که با تصرف در اراده آنها اختیار را از آنان سلب کنند و آنها را به قدرت و ولایت تکوینی هدایت نمایند. و چون از گمراهی آنان متأسف بودند خداوند مکرر آنها را تسلیم می داد که شما وظیفه ای بجز ابلاغ ندارید. اگر بنا بود مردم به زور هدایت شوند من آنها را بدون واسطه شما هدایت می کردم «فلو شاء لهداکم اجمعین». اگر خداوند می خواست همه شما را هدایت می کرد. و این غیر از آزادی و اختیار تشریحی است که انسانها پس از ایمان بخدا و رسول شرعاً و قانوناً حق داشته باشند در برابر دستور آنها اظهار نظر کنند یا از اطاعت امر آنان سرپیچی نمایند. «وما کان لمؤمن ولا مؤمنة اذا قضی الله ورسوله امراً ان یکون لهم الخیرة من امرهم». هرگز برای هیچ مرد و زن مؤمنی چنین حقی نیست که در برابر حکم و خواسته خدا و رسول در امور خود اختیاری داشته باشند. این اختیار که از جامعه اسلامی در برابر حکم خدا و رسول سلب شده اختیار تشریحی است یعنی حق ندارند اظهار نظری کنند. ولی اختیار تکوینی دارند بجز در برابر اراده تکوینی خداوند که فرموده: «ویرث یخلق ما یشاء ویختار ما کان لهم الخیرة». پروردگارتوان چه را بخواهد می آفریند و در عالم وجود اختیار می کند و هیچ کس در برابر او اختیاری ندارد. اختیار تکوینی انسان داده خداوند است و هرگز در برابر اختیار او نیست.

بنابراین آیاتی که به غلط به آنها تمسک شده تا ولایت مطلقه رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم و همه انبیا انکار شود هرگز دلالتی بر آن معنا ندارد اما آیه «وما انا من المتکلفین» که درج آن در ضمن این آیات از اشتباهات مضحک است، تکلف ربطی به تکلیف که توقم شده ندارد. تکلف که ساحت مقدس رسول اکرم صلی الله علیه و آله وسلم از آن بیزار و متنزه است بمعنای تصنع و بدرویغ ظاهر را برخلاف باطن جلوه دادن است یعنی سخنان من واضح و روشن است و در آن هیچ تکلف و تصنعی نیست. و اما آیاتی که دلالت بر عدم اکراه در دین دارد مانند «لا اکراه فی الدین» و «افانیت نکره الناس حتی یکونوا مؤمنین» و «اتلزمکموها وانتم لها گارھون» در مورد کفار است که اصلاً رسالت نپذیرفته اند. طبیعی است دین که اصل آن عقیده است هرگز نمی شود به زور بر مردم تحمیل کرد. پیامبر در این مرحله فقط می تواند تبلیغ کند و مردم باید با درک واقعیت جهان به خدا و رسول ایمان آورند. ایمان و عقیده قابل اکراه نیست. تنها خداوند می تواند هر موجودی را بطور تکوینی هدایت کند که نه بصورت اراده طریق و راهنمایی باشد بلکه بصورت ایجاد کشش در درون انسان. «اتلک لا تهدی من احببت ولكن الله یهدی من یشاء». تو ای پیامبر نمی توانی هر که را دوست داری (بدون راهنمایی و تأثیر طبیعی تبلیغ) هدایت کنی (و به راه راست اجباراً برسانی) ولی خدا می تواند هر که را بخواهد (باین نحو) هدایت کند.

و بهمین دلیل در آیات بسیاری کار انبیا منحصر تبلیغ اعلام شده مانند «انما علیک البلاغ». تنها وظیفه تو تبلیغ پیام است. و دهها آیه که مفید همین معنا است. این حصر، حصر اضافی است یعنی در رابطه با هدایت افراد، کاری از تو بجز رساندن پیام ساخته نیست نه اینکه توحق نداری کاری انجام دهی بلکه تونمی توانی کار دیگری انجام دهی و این مطالب همه مربوط به افراد غیر مؤمن است.

در آیات بسیاری اشاره به نگرانی و تأثر رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم از عدم ایمان مردم شده است مانند «فلعلک باخع نفسك الا یکونوا مؤمنین». شاید تومی خواهی خود را در غم ایمان نیاوردن آنان هلاک کنی. و آیات بسیاری که مفید همین معنی است و همچنین در مورد سایر پیامبران. و خداوند همه آنها را متوجه همین معنی ساخته است که بر شما در این زمینه فقط تبلیغ لازم است و نگران کافران نباشید که من اراده ام بر این قرار گرفته که انسانها با اختیار ایمان بیاورند و هر که ایمان نیاورد به سزای طغیانش خواهد رسید. و هرگز حصر در آیه «انما علیک البلاغ» و امثال آن که فراوان است حقیقی نیست و ممکن نیست چنین باشد زیرا پیامبر و وظائف بسیاری بجز تبلیغ دارد از وظائف شخصی و اجتماعی. این حصر مانند حصر «وما محمد الا رسول» و همچنین «ما المسیح بن مریم الا رسول» است که حصر آنها در رسالت بمعنای سلب مسئولیت از آنان در قبال ایمان نیاوردن مردم است. و اینکه آنها خدای مردم نیستند تا بر آنان سیطره و تسلط تکوینی داشته باشند یا بر آنان از سوی خداوند در تعدیل اراده ها موکل باشند یا آنها را به زور از انحراف باز دارند یا آنها را در اختیار راه صحیح مجبور سازند. و بهمین دلیل از آنها نفی عنوان مصیطر (لست علیهم بمصیطر) و وکیل بمعنای موکل بر آنها از سوی خداوند (لست علیهم بوکیل) و حقیقت بمعنای نگهدارنده از گناه (فما ارسلناک علیهم حقیظاً) و جبار بمعنای کسی که مردم را در اختیار ایمان مجبور می سازد (وما انت علیهم بجبار) شده است و همه اینها در رابطه با ایمان آوردن مردم است و اقا پس از ایمان مردم و تشکیل جامعه اسلامی دستور خداوند لزوم اطاعت از فرمان پیامبر است «اطیعوا الله واطیعوا الرسول». «ما اناکم الرسول فخذوه و ما ناکم عنه فانتهوا». آن چه را پیامبر آورده به آن عمل کنید و آن چه را نهی کرده ترک نمائید. «فلیحذر الذین یخالقون عن امره». بر حذر باشید آناتکه امر او را مخالفت می کنند. و از همه واضحتر همان آیه «وما کان لمؤمن ولا مؤمنة» است، که بطور کلی حق اختیار و رأی در برابر خواسته رسول الله تشریحاً از همه افراد جامعه اسلامی سلب شده است.

بنابراین مشورت با آنها همانگونه که در مقاله گذشته توضیح دادیم تنها برای بهای دادن به آنان و شرکت دادن آنان در تصمیمات اجتماعی است پس این حق آنها نیست بلکه تفضلی از سوی خدا و رسول است. و خلاصه مطلب، ولایت مطلقه رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم نه تنها مورد تأکید دهها آیه قرآن کریم است بلکه یکی از ضروری ترین اصول اسلام است و منکر آن اگر توجه داشته باشد منکر ضروری و مرتد است.

اطاعت از ولی فقیه

۷- گفته اند اگر در مورد رسول خدا امر به اطاعت (البته بدون قید مطلق) شده است اورسولی است که تحت نظر الهی قرار داشته (انک باعبتا) و هرگز از هوای نفس سخن نمی گوید (ماینطق عن الهوی) به چه دلیل اطاعت از رسول خدا وائمه معصومین عیناً به کسانی منتقل می شود که غیر معصوم و در معرض خطا هستند.

اولاً: این چه تناقض گوئی است که لزوم اطاعت از رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم و ائمه معصومین علیهم السلام را قبول دارید و آن مطلب که رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم اگر دستوری داد مردم چه بخواهند و چه نخواهند باید عمل کنند را صریحاً انکار می کنید؟! مگر اطاعت این است که اگر خواستند عمل کنند و اگر نخواستند نه. یا اصلاً اطاعت فقط یک تعارف است و در عمل لازم نیست یا این گفته را هم قبول ندارید و بر فرض تسلیم سخن می گویند؟! «فماذا»

ثانیاً: مطلق، قید نیست و همینکه قیدی ذکر نشود مطلق است. مطلق یعنی رها و بدون قید. همینکه خداوند اطاعت را بدون قید لازم دانسته اطاعت مطلق واجب است. و مگر ممکن است با فرض اینکه پیامبر آنچه می گوید از وحی است باز هم اطاعت مقید باشد؟! و مگر حتی وراء وحی وجود دارد؟ «فماذا بعد الحق الا الضلال».

ثالثاً: نکته لزوم اطاعت لزوم وحی نیست گرچه ما معتقدیم منظور از اولی الامر در آیه ائمه معصومین علیهم السلام است ولی تعلیق حکم بر وصف اولی الامر از نظر اصولی اشاره بعلمت آن است. یعنی اطاعت از اولی الامر واجب است چون اولی الامرند و البته اولی الامر هم اکنون نیز اولاً و بالذات منحصر در ذات مقدس امام زمان ارواحنا فداه است و ولی فقیه بعنوان نماینده و نائب او در رهبری جامعه اسلامی واجب الاطاعه است. یعنی او نماینده اولی الامر است و بهمان علت که اطاعت از شخص اولی الامر بطور مطلق واجب است از نماینده او نیز واجب است بجز موارد خاصی که ناشی از عدم عصمت در خطا است و ما در مقاله گذشته به آن موارد اشاره ای داشتیم.

دلیل لزوم اطاعت بطور مطلق این است که رهبری جامعه اسلامی بدون آن امکان پذیر نیست. در قانون گذاری اسلام، رهبر جامعه پیش از تشخیص مصلحت و مشورت با افراد کاردان و مطلع قانونی را تصویب می کند و همه باید بپذیرند؛ اگر بنا باشد هر کس به تشخیص خود عمل کند هرج و مرج لازم می آید. اطاعت از قانونگذار در هر جامعه ای بهین دلیل لازم و بدون قید است ولی در دموکراسی غربی که آقایان شیفته آن هستند رأی اکثریت بر اقلیت حاکم است و هرگاه ۵۱ درصد مردم یا نمایندگان آنها قانونی را تصویب کردند باید ۴۹ درصد دیگر از آن پیروی کنند چه بخواهند و چه نخواهند! این سؤال در دموکراسی بدون جواب مانده و خواهد ماند که چرا باید اقلیت حتی اگر ۴۹ درصد باشند از مصالح و خواسته های خود چشم ببوشند و پیروی خواسته های اکثریت باشند؟! این ولایت مطلقه از کجا برای این اکثریت پیدا شده و چه اولویی از نظر انسانی یا الهی برای آنان است؟! اما از نظر اسلامی، پس از مشورتها و تشخیص موضوع و مصلحت اندیشی، ولی امر که از سوی خداوند منصوب شده یا گماشته و نماینده او قانون را تصویب می کند و همه بدلیل لزوم اطاعتی که از سوی خداوند واجب شده چه بخواهند و چه نخواهند باید از او پیروی کنند و چون امر خداوند است مؤمنان (نه منافقان) با کمال میل



می پذیرند و در دل خود هیچ احساس تنگی و فشار نمی کنند که خداوند فرمود: «فلا وربك لا يؤمنون حتى يحكموك فيما شجر بينهم ثم لا يجدوا في انفسهم حرجاً مما قضيت ويسلموا تسليماً». به پرورد گارت قسم هرگز ایمان نیاورده اند مگر اینکه ترا در منازعات خود حکم قرار دهند و آنگاه آنچه را حکم نمودی، بدون احساس فشار و تنگی در نفس خود بپذیرند و کاملاً تسلیم باشند.

این نکته بسیار قابل توجه و اهمیت است که تسلیم در برابر قضاوتهای رسول اکرم صلی الله علیه وآله وسلم در منازعات شخصی بدلیل اعتماد او بروحی نیست زیرا آنحضرت خود فرمودند: «انما افضى بينكم بالبينات والایمان وبعضكم الحن بحجته من بعض فایما رجل قطع له من مال اخيه شيئاً فانما قطع له بقطعة من النار».

این حدیث از نظر سند کاملاً معتبر است. کلیتی در کافی و شیخ در تهذیب بستند معتبر نقل کرده اند و صدوق در معانی الاخبار نقل کرده و بهین مضمون در تفسیر امام حسن عسکری علیه السلام آمده است عامه نیز این حدیث را بهین مضمون تقریباً نقل کرده اند. معنای حدیث این است که رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم فرمود: من در منازعات شما (بحکم قانون قضائی اسلام) طبق شهادت شهود و (در مورد منکر و عدم وجود بینة) بر اساس قسم حکم می کنم و بعضی از شما حجت و دلیل خود را بهتر می تواند اقامه کند (یعنی ممکن است با بیان بهتر یا اقامه شهود معتبر باطل خود را حق جلوه دهد) پس اگر من برای کسی از شما حکم کردم به مال برادرش (با اینکه او می داند حق او نیست) باید بداند که من قطعه ای از آتش (جهنم) برای او قرار داده ام. یعنی حکم قضائی من واقع را عوض نمی کند و اگر کسی می داند که حق یا او نیست، نباید تصور کند که حکم من مال حرام را برای او حلال خواهد کرد. بنابراین در تشخیص حق و واقع در دادگاه رسول اکرم صلی الله علیه وآله وسلم از وحی استفاده نمی شود و بر اساس ظاهر و اقتضای قانون حکم می شود، در عین حال خداوند فرموده است باید چنان تسلیم حکم او باشید که هرگز در قلب خود احساس فشار و تنگی از قضاوت او نکنید. و این شاهد و گواه واضح فروشنی است که اطاعت ببطور مطلق از رهبر جامعه اسلامی نه بدلیل اطلاع او از غیب و ارتباط او با وحی است بلکه فقط بدلیل اینکه رهبر و ولی امر است؛ البته از نظر شرعی هر مستولی و مسلطی ولی امر نیست بلکه شرائطی دارد و ولی امر با لذات را خداوند معین فرموده است. ولی بهرحال آنکس که ولایتش از نظر شرعی ثابت است، ولایت او مطلق است و همه باید از او اطاعت کنند. البته اگر معصوم نباشد ممکن است اشتباه کند ولی این مجوز مخالفت نیست، اگر اشتباه کرد باید او را متوجه سازند چرا که او غیب نمی داند و ممکن است یک انسان نالایق را برای منصب مهمی نصب کند پس کسانی که مطلع اند، وظیفه دارند او را آگاه سازند و این همان نصیحت و خیرخواهی است که از جمله وظایف رعیت در برابر ولی امر است ولی پس از همه اشکالها و حل و تقضها، تصمیم نهائی با ولی امر است و هیچکس حق مخالفت امر او را ندارد و گرنه هرج و مرج پیش می آید و رجوع به رأی اکثریت و امتثال آن هیچ دلیلی بر اعتبار آن نیست.

ادامه دارد